

# مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رہبانی**

سال چهاردهم، شماره ۵۱، تابستان ۱۳۹۹  
صفحه ۶۷ تا ۹۲

## نقش نخبگان بر تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی با تاکید بر نظام جمهوری اسلامی ایران

**بهاره صفی خانی** / دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران،  
ایران baharesafikhani@gmail.com

**احمد شمس** / دکتری حقوق بین الملل، دانشیار و عضو هیئت علمی واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد  
اسلامی، تهران، ایران، استاد راهنما و نویسنده مسئول، ahmad\_shams1965@yahoo.com

**بابک درویشی** / دکتری حقوق عمومی، استادیار گروه حقوق عمومی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد  
اسلامی، تهران، ایران، مشاور، bab.darvishi@iauctb.ac.ir

### چکیده

اصل تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی مردم در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی یکی از اهداف اساسی انقلاب اسلامی ایران بوده است. نخبگان در معنای عام آن، طیف متعددی از سرآمدان و خواص جامعه را دربر می‌گیرد، اما مشخصاً نخبگان سیاسی می‌توانند نقش تعیین کننده‌ای در تحقق یا عدم تحقق اصل تعیین سرنوشت یا مشارکت سیاسی داشته باشند. پژوهش حاضر درصدد است تا نقش نخبگان بر تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی در ج.ا.ایران را مورد بررسی قرار دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تکیه نخبگان سیاسی بر حق تعیین سرنوشت در گفتمان امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب اسلامی و قانون اساسی، توجه به مؤلفه‌های اعتماد افقی و عمودی با محوریت ورود اقشار مختلف به عرصه سیاست و تصمیم‌سازی، توسعه نهادهای مردمی و مذهبی ... از جمله راهکارهایی است که می‌تواند مشارکت سیاسی و اصل تعیین سرنوشت را بر مبنای رفتار نخبگان سیاسی بهبود ببخشد. پژوهش حاضر از روش توصیفی-تحلیلی بهره می‌برد که به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای، بررسی مقالات و متون سیاسی و حقوقی، اطلاعات را جمع‌آوری نموده است.

**کلیدواژه:** نخبگان، مشارکت سیاسی، مقبولیت، عدالت ورزی، نظام سیاسی، مشروعیت، ج.ا.ایران.

تاریخ تأیید ۱۳۹۹/۰۴/۱۴

تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۰۸/۱۰

## مقدمه

اصل تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی به وضوح یکی از حقوق سیاسی شناخته شده در جامعه است. این نوع حقوق را حقوق عمومی نیز می‌گویند، چه آن که مربوط به یک امر عمومی؛ یعنی مشارکت مردم در حکومت و اداره جامعه است. اما این گونه حقوق تنها بخشی از حقوق عمومی - به معنای مصطلح - را تشکیل می‌دهد و روابط فرمان‌بران و حکومت را روشن می‌کند. این حقوق شامل قدرت و اختیار مشارکت مردم در برپائی و اداره حکومت است و در قانون اساسی هر کشور برای شهروندان آن کشور شناخته می‌شود. حق رای دادن یا انتخاب شدن در مجالس قانون‌گذاری، حق شرکت در همه‌پرسی، حق داشتن مقامات دولتی، حق تابعیت، حق شکایت و مانند این‌ها، از مصادیق بارز حقوق سیاسی هستند که اصل تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی را نیز در بر می‌گیرند. اصل ۵۶ قانون اساسی نیز به همین مسئله اشاره شده است و این گونه عنوان شده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد».

با این حال، مسئله مشارکت سیاسی و حق تعیین سرنوشت با رفتارهای گروه‌های اجتماعی نیز پیوند خورده است. از جمله این گروه‌ها، نخبگان هستند. از زاویه توزیع قدرت سیاسی بر اساس مدل نخبگان حاکم، به شرط پذیرش این نکته که عملاً در همه نظام‌های سیاسی یک گروه اقلیت بر اکثریت (به نمایندگی از ایشان) حکمرانی می‌کنند. حال این مسئله مطرح است که برای دستیابی به توسعه چه شرایطی باید مهیا گردد. بحث تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی و درک این فرآیند مهم یکی از مکانیزم‌های حرکت به سمت توسعه می‌باشد. یک نظام سیاسی پویا در عین حال دچار تغییرات و دگرگونی‌های سیستمی می‌شود و این وظیفه نخبگان است که این دگرگونی‌ها را تشخیص داده و نظام سیاسی را به سمت سازواری و تطبیق با تغییرات حرکت دهند. از این منظر، بررسی جایگاه نخبگان در تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی یکی از ضرورت‌های جوامع امروزی از جمله جامعه ایرانی در دوره جمهوری اسلامی ایران است که پژوهش حاضر به بررسی آن می‌پردازد. اینکه چه راهکارها و پیشنهادهایی برای پایدارسازی فرآیند پرورش نخبگان می‌بایست دنبال شود تا بتوانند عرصه مشارکت سیاسی را به نحو مطلوبی سامان ببخشند؟ اهمیت حضور نخبگان سیاسی و علمی در جامعه و حفظ ارتباط آنها با دولت و مردم، به منظور کارشناسی

امور و ارائه کارکرد مثبت برای بهبود عملکرد نظام سیاسی و اجتماعی، بررسی میزان مشارکت اجتماعی و سیاسی این نخبگان و موانع رشد حضور مستمر آنان را در عرصه‌های گوناگون ضروری می‌کند.

### ۱. پیشینه تحقیق

محمد رضا احمدی طباطبایی (۱۳۹۶) در مقاله "بررسی تأثیر عملکرد نخبگان سیاسی بر فرایند پیشرفت سیاسی جمهوری اسلامی ایران" پیش نیازهای توسعه سیاسی از منظر نقش آفرینی نخبگان را توسعه جامعه مدنی، شفافیت و اجماع نخبگان می‌داند. مصطفی ملکوتیان (۱۳۹۴)، در مقاله چارچوب نظری گردش نخبگان سیاسی شایسته و تأثیر آن بر ثبات سیاسی، نقش شایسته‌سالاری جهت تعیین نخبگان سیاسی را عاملی برای حفظ ثبات سیاسی در جامعه می‌داند. امیر خوشحال و صمد عابدینی (۱۳۸۹)، در مقاله جایگاه و خاستگاه نخبگان سیاسی و فکری در میان دو انقلاب [از انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ تا انقلاب ۱۳۵۷ ه.ش] و نقش حاکمیت دربار در آن، به بررسی خاستگاه و جایگاه نخبگان سیاسی در ایران معاصر پرداخته‌اند. به عقیده نویسندگان، در اوایل دوران مشروطیت به دلیل سیطره استبداد بر همه ارکان جامعه، فقر، توده‌ای بودن جامعه و سیطره بیگانگان بر جامعه ایرانی، نقش نخبگان و خواص سیاسی بیش از هر چیز ظلم و ستم بر مردم و تحمیل شیوه‌های زندگی ناسازگار با جامعه ایرانی بوده است. حسن شیخزاده (۱۳۸۵)، در کتاب نخبگان و توسعه در ایران، نه بر مبنای رویکرد تاریخی و شناسایی نخبگان در جامعه ایرانی، بلکه با رویکردی علمی و بهره‌گیری از نظریات و تئوری‌های مختلف سعی دارد تا نقش نخبگان را در توسعه جوامع از جمله جامعه ایرانی برجسته سازد. هیودی (۱۳۸۴) در تحقیقی تحت عنوان نقش تمایلات قومی در مشارکت سیاسی، عقیده دارد که مشارکت قوم عرب نسبت به فارس در انتخابات ملی پایین بوده؛ اما در انتخاباتی که با انگیزه قومی صورت گرفته است، مشارکت افراد بالا بوده است. علیرضا ازغندی (۱۳۷۶)، در اثر خویش با عنوان ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب نبود فعالیت‌های آزادمنشانه در جامعه ایرانی را یکی از مهم‌ترین علل ناکامی نخبگان سیاسی می‌داند و بر این عقیده است که ماندگار نبودن و عدم پیشینه در زمینه فعالیت‌های آزادمنشانه نخبگان همواره باعث می‌شد تا نخبگان جامعه مخصوصاً در دوره پهلوی، حتی در صورت کسب مناصب مهم سیاسی به راحتی از صحنه حذف شوند.

پژوهش‌های مذکور از یک جهت به بررسی تأثیر فعالیت‌های نخبگان سیاسی می‌پردازد و از این جهت دارای قرابت‌هایی با پژوهش حاضر هستند. اما وجه ممیزه پژوهش حاضر با

پژوهش‌های فوق در آن است که تأثیر عملکرد نخبگان سیاسی را بر اصل تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی ایران بررسی می‌نماید و از این جهت پژوهشی متمایز محسوب می‌شود.

## ۲- مبانی نظری تحقیق؛ نخبه‌گرایی و انواع آن

### ۲-۱. نظریات نخبگان

نخبگان (Elits) یا سرآمدن به بخشی از افراد جامعه اطلاق می‌شود که توانایی تأثیرگذاری و اثربخشی بیشتری نسبت به سایر آحاد جامعه دارند. در قرون ۱۸ و ۱۹ در مغرب زمین نخبه به کسانی گفته می‌شد که مشاغل عالی را در جامعه برعهده داشتند. واژه نخبه که معادل انگلیسی آن «الیت» است، در اصل به معنای هر چیز مرغوب و ممتاز و سرآمد بوده است و حتی در مورد کالاها و اجناس نیز کاربرد داشته. در مورد اشخاص نیز بتدریج افراد برجسته و کارآمدی از نوع و شایستگی خاصی در علم، هنر، شعر و ادب و... بکار گرفته شده است و در جامعه شناسی نیز غالباً به افراد زبده و گزیده که در سلسله مراتب اجتماعی، مدیریتی را برعهده دارند اطلاق می‌شده است. در همین راستا، نظریات متعددی بیان شده است که به بخشی از مهم‌ترین آنان پرداخته می‌شود. رویکردهایی که برحسب بررسی و اثربخشی نخبگان در جامعه، نظریات متعددی را تشکیل می‌دهند.

رویکرد سازمانی یکی از رویکردهای شناخته شده در عرصه نخبگی است که به موسکا (Gaetano Mosca) و میشلز (Robert Michers) تعلق دارد در آن استدلال می‌شود که وجود نخبگان و سلطه آنان بر جامعه مبتنی بر موقعیت و توانایی سازمانی آنهاست. در تمامی جوامع دو طبقه از مردم مشاهده می‌شوند که موسکا اینگونه شرح می‌دهد: (طبقه‌ای که فرمان می‌راند و طبقه‌ای که فرمان را می‌برد). طبقه نخست که از تعداد کمتری تشکیل یافته است، همه وظایف سیاسی را به اجرا می‌گذارد و از ثمراتی که قدرت به همراه می‌آورد بهره‌مند می‌گردد. در حالی که طبقه دوم مرکب از تعداد بیشتری است، توسط طبقه نخست به نحوی کمابیش قانونی و زمانی استبدادی و خشونت‌بار است، اداره و کنترل می‌شود. بنابراین سلطه اقلیت سازمان یافته که از انگیزه واحدی پیروی می‌کند بر اکثریتی نامتشکل، اجتناب‌ناپذیر است (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۴۱).

در نظر موسکا این اقلیت با یک طبقه اجتماعی واقعی، یا یک طبقه حاکم یا مسلط قابل مقایسه است، زیرا آن چیزی که به این اقلیت قدرت می‌بخشد و به آن امکان رسیدن به قدرت را می‌دهد، سازمان و ساخت آن است. از نظر وی، همواره می‌توان در آن یک هسته رهبری

مشاهده نمود که متشکل از محدود افراد و خانواده‌هایی است که قدرت بیشتری نسبت به دیگران دارند (روشه، ۱۳۸۶: ۱۱۷). به‌طور مصداقی در این باره می‌توان از آن به مطلق بودن جایگاه خاندان هزار فامیل اشاره کرد که در برخی جوامع نیز مشاهده می‌شود. میشلز با مطرح کردن ایده‌هایی همچون "لزوم سازمان"، "عدم امکان فنی و عملی حکومت مستقیم مردم"، "نیاز توده‌ها به داشتن رئیس"، "سازمان نیافتگی توده‌ها"، و... به این نتیجه می‌رسد که حکومت رهبران یا به عبارتی نخبگان امری ضروری است (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۴۳). نظریه بعدی به ویلفرد پاره‌تو (Wilfredo F.D. Pareto) اختصاص دارد. در نظر پاره‌تو نخبگان یا برگزیدگان مشتمل بر تمام کسانی هستند که دارای خصوصیات استثنایی و منحصر به فرد بوده و یا دارای استعداد و قابلیت‌های عالی در زمینه کار خود و یا در بعضی فعالیت‌ها باشد. بنابراین پاره‌تو نخبگان را از اعضای ممتاز جامعه محسوب می‌دارد، یعنی افرادی که بر اثر خصوصیات ممتازشان صاحب قدرت یا شخصیت می‌گردند (روشه، ۱۳۸۶: ۱۱۶). جداسازی میان نخبگان و توده‌ها که در اندیشه پاره‌تو رخ می‌دهد، نشانگر توانایی گروهی است که از همه لحاظ و ابعاد روانی، شخصیتی، سیاسی و اجتماعی از توده‌ها برتری دارند. از نظر پاره‌تو قدرت سیاسی اصولاً میل به تمرکز دارد. از این حیث وی جوهر سیاست را قدرت می‌داند. قدرتی که در واقع در دست چند قطب سیاسی (الیگوبولی نخبگان) دست به دست می‌شود و توده مردم را از آن نصیبی نیست، زیرا که توده عمدتاً در پی تأمین منافع غیر سیاسی هستند و نقش منفعلانه و دنباله‌روی ایفا می‌کنند (ازغندی، ۱۳۸۵، ۳۰).

افکار سی‌رایت میلز (C. Wright. Mills) و همچنین جیمز برنهام (James Burnham) را می‌توان رویکردی نهادی و مبتنی بر توانایی نخبگان و سرآمدان جای داد. این دو بر این عقیده هستند که دنیای جدید، قدرت خاصی به مدیران و صاحبان حرف و مشاغل داده است. به عنوان مثال، میلز بر این باور است که در ایالات متحده قدرت به صورت سلسله‌مراتبی میان حقوقدان‌ها، بانکداران سرمایه‌دار، افسران ارتش، رؤسای ستاد مشترک و سیاستمداران طراز بالا نظیر رئیس‌جمهور و مشاوران نزدیک به وی و نیز اعضای شورای امنیت ملی توزیع شده است. او معتقد است در آمریکا مشاغل رهبری در اختیار سه گروه رهبران سیاسی (کسانی که از نظر قدرت سیر نزولی دارند)، مدیران شرکت‌ها (کسانی که در دهه ۱۹۳۰ به مدیریت سیاسی راه یافتند، و رهبران نظامی) که با ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم وارد عرصه قدرت شدند. از نظر میلز گروه‌های نخبه‌ای که سیاست آمریکا را هدایت می‌کردند، غیرمنتخب بودند. او معتقد است گروه نخبه در ایالات متحده در ساختار جامعه

جای گرفته بنابراین قدرت نهادی شده است (قوام، ۱۳۸۸، ۱۳۷). میلز بر خلاف موسکا به جای توجه به طبقه، از گروه نخبگانی صحبت می‌کند که برای تشکیل یک واحد قدرت مسلط بر جامعه، به هم می‌پیوندند و اساس این پیوند را می‌توان در بررسی ترکیب، منشا اجتماعی اعضا، چگونگی تشکیل نخبگان، روابط بین نخبگان مختلف مشاهده نمود (روشه، ۱۳۸۶: ۱۱۹-۱۱۸). از دیگر کسانی که به مبحث نقش نخبگان در جامعه پرداخته است، جیمز بورنهام است. بورنهام با مارکس در این مسئله توافق دارد که قدرت در دست کسانی است که وسایل تولید را کنترل می‌کنند، هرچند این افراد به دنبال انقلاب صنعتی صاحبان سرمایه بودند، اما در جهان جوامع صنعتی پیشرفته نوین، کنترل وسایل تولید به کسانی از جمله اعضای برجسته بوروکراسی انتقال یافته که دارای تخصص اداری و فنی هستند. به نظر او این گروه نخبگان جدید را تشکیل می‌دهند. جوامع صنعتی بیش از پیش تابع کنترل بوروکراتیک می‌شوند. در کتاب انقلاب مدیران فرایند جدایی مالکیت از وسایل تولید را از مهم‌ترین ویژگی جوامع جدید می‌داند (عظیمی دولت آبادی، ۱۳۸۷، ۴۶).

در نهایت اینکه، ریمون آرون (Raymond Aron) نیز نگاهی نخبه‌گرایانه به عرصه سیاست و قدرت دارد. به عقیده وی، ما در بین مردم دو قشر می‌بینیم: الف) قشر پایین یعنی طبقه خارج از برگزیدگان. ب) قشر بالا یا برگزیدگان که خود به دو دسته تقسیم می‌شود: - برگزیدگان حکومتی - برگزیدگان غیر حکومتی (عظیمی دولت آبادی، ۱۳۸۷، ۳۵). در عین حال این برگزیدگان حکومتی (نخبگان حاکم) هستند که وظیفه هدایت جامعه و نظام سیاسی را به سمت پیشرفت و توسعه برعهده دارند.

نظریات فوق و سایر نظریات نخبه‌گرایانه‌ای که مجال پرداختن به آنان در مقاله حاضر وجود ندارد، هر یک بر وجوه خاصی از تأثیرگذاری نخبگان بر جامعه تأکید می‌کنند. با این حال، نظریه مختار نویسنده، بر جوهی از نقش نخبگان انگشت می‌گذارد که نقشی فراتر از تأثیرگذاری است و هدف آن، پرورش شهروندانی مسئولیت‌پذیر و تربیت روحیه معنوی میان آنان است. رویکرد حاضر با نگاهی به عمل‌گرایی نخبگان و حضور آنان در میان توده‌های مردمی تدوین شده است که بتواند زمینه‌های لازم برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی را فراهم آورد. زیرا استدلال بر این است که وقتی خود نخبگان در عمل حق تعیین سرنوشت و جابجایی قدرت را رعایت نمی‌کنند، نمی‌توان به نقش آفرینی نسل‌های بعدی در رسیدن به مناصب قدرت سیاسی و اجتماعی و دستیابی حق تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی امیدوار بود.

با توجه به مطرح شدن نظریات شناخته شده در عرصه نخبگی، پژوهش حاضر بدلیل جایگاه خاص نخبگان و رابطه آنان در قبال پیاده کردن احکام و آموزه های دینی و انقلابی و در عین حال، پرورش افراد جامعه برای حضور در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی، این نظریات را ناقص می داند. بنابراین پژوهش حاضر درصدد است تا رویکرد بنیانگذار انقلاب اسلام و حضرت آیت الله خامنه ای را به عنوان نظریه مختار و اساس پژوهش قرار دهد. در اینجا به رئوس دیدگاه های امام خمینی (ره) و رهبر انقلاب اسلامی پرداخته می شود.

### ۳. مفهوم نخبه با تأکید بر آراء و اندیشه های امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری

#### ۳-۱. دیدگاه امام خمینی (ره)

مسئله نخبگان و اهمیت آنها در یک جامعه اسلامی از مسائل مهم و اساسی به شمار می رود که همانند بسیاری از مباحث دیگر در اندیشه و آرای حضرت امام خمینی (س) ابعاد مختلف آن را می توان دید. در اندیشه امام خمینی (س) که برگرفته از تعالیم اسلام ناب محمدی (ص) است، مفهوم نخبه و توده به رغم اشتراک معنایی، تفاوت های زیادی با مفهوم رایج آن در ادبیات سیاسی غربی دارد. زیرا امام معتقد است که حکومت از آن خداست و کسانی را که خدا تعیین می کند در طول اراده او حائز این حق می باشند و ملاک های این افراد نیز شاخص هایی است که خداوند متعال خود آنها را مشخص نموده است. مانند؛ فقاقت، عدالت، شجاعت و ... حضرت امام (س) نیز با توجه دقیق به نقش نخبگان در هم گرایی یا واگرایی جامعه می فرماید:

«اگر در صنف ما اختلاف پیدا بشود، این اختلاف به بازار هم کشیده می شود، به خیابان هم کشیده می شود، برای اینکه شما هادی مردم هستید مردم توجه دارند. قهرا یک دسته دنبال شما، یک دسته دنبال آن کسی که با شما مخالف است و یک وقت می بینید که در همه ایران یک اختلافی از ناحیه ما پیدا شده است» (امام خمینی ره، ج: ۱۸، ۱۶)

از این رو حضرت امام خمینی (ره) ضمن این که به وحدت همه گروه ها و طبقات اجتماع توجه می نمودند، عنایت ویژه ای داشتند که برای انسجام جامعه نخبگان را به وحدت وا دارند؛ و در دیدگاه امام وحدت متفکران، روشنفکران و عالمان دین بعنوان مرزبانان فرهنگ و سیاست به انسجام و وحدت جامعه منجر خواهد شد. به همین منظور است که امام به وحدت و همگرایی دو قشر دانشگاهی و روحانی بعنوان سمبل گروه های مرجع در جامعه و مصداق بارز نخبگان، اهتمام ویژه ای داشته اند و این امر یکی از دغدغه های مهم ایشان در

طی ۲۵ سال مبارزه جدی و رهبری نظام اسلامی به حساب می‌آید؛ بطوری که جدایی این دو قشر در دوره ستم شاهی را یک توطئه از پیش طراحی شده می‌دانند: «مع الاسف این دو قشر را که مربی جامعه هستند دست‌های ناپاک از هم جدا کرد... دو قشری که مربی جامعه بودند. دو قشری که باید جامعه را با مساعی هم دست به هم بدهند و جامعه را اصلاح بکنند، اینها را از هم جدا کردند. دو قشری که اگر این دو قشر به مسیر صحیح باشد تمام ملت به مسیر صحیح می‌رود ... دو قشری که «اذا فسد العالم فسد العالم» است. (امام خمینی ره، ج: ۷، ۴۹۰)» و معتقدند که از آنجائی که دشمن به کار کرد این دو قشر و همگرایی آنها در پیشرفت کشور پی برده است، هنوز هم این توطئه ادامه دارد و در همین ارتباط می‌فرمایند: «الان توطئه است برای اینکه شماها را از هم جدا کنند، دو قشر برادر را با هم مخالف کنند، دو قشر مغز متفکر را از هم جدا کنند، اگر از هم جدا بشوید نه اینها [دانشگاهیان] از شان کار می‌آید نه شما [روحانیون]» (امام خمینی ره، ج: ۸، ۴۸۰)

همچنین امام خمینی (ره) در بیانات خویش در مورخ ۱۳۴۲/۲/۱۲ به نقش نخبگان مذهبی - سیاسی در قضیه ناکام گذاشتن طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «شما آقایان زنده کردید اسلام را، ایستادید در مقابل ظلم؛ ایستادید، اگر نایستاده بودید خدا می‌داند که حالا رفته بودند تا آن آخر، ایستادگی شما اسباب این شد که حاشا کردند مطالباتشان را.» (امام خمینی ره، ج: ۱، ۲۵۱)

در پایان به این نکته باید اشاره داشت که با مطالعه سرگذشت ملت‌ها و تمدن‌های پیشرفته به این نتیجه خواهیم رسید که نخبگان ظهور و سقوط آنها را رقم زده‌اند. روشنفکران و نخبگان از عوامل مهم و تأثیرگذار در ایجاد جنبش‌ها و انقلاب‌ها بودند. در مورد جامعه ایران نیز آنها با اندیشه خویش نقش بسزایی در صحنه عمل یا نظر سیاسی داشتند. بدون شک استمرار انقلاب اسلامی به سوی سعادت‌مندی مرهون تلاش‌های گسترده آنها بود. به همت و تلاش پویای این بزرگواران بود که خداوند متعال جامعه ما را از سلطه رژیم ستمشاهی نجات داد و از شر شیاطین جهان‌خوار چون آمریکا و اسرائیل و ... حفظ نمود و به اسلام حیاتی دوباره بخشید و توانست پرچم اسلام را با سربلندی و افتخار به اهتزاز در بیاورد.

### ۲-۳. دیدگاه مقام معظم رهبری

در سال ۱۳۸۵ به منظور تحقق بخشیدن به تأکید مقام معظم رهبری در "استفاده صحیح و مناسب از ظرفیت‌های علمی نخبگان در راستای توسعه همه جانبه کشور" و در اجرای ماده ۴ اساسنامه بنیاد ملی نخبگان درباره "تعریف نخبه و احراز استعدادها برتر و نخبگی افراد"



آیین نامه احراز نخبگی با هدف منطقی کردن و تعریف شاخص های علمی، استانداردسازی معیارها و فرآیندهای شناسایی و معرفی نخبگان و استعدادهای برتر، تصویب شد. در ماده ۲ این آیین نامه نخبه چنین تعریف می شود: "نخبه" به استناد ماده ۴ اساسنامه بنیاد به فرد برجسته و کارآمدی اطلاق می شود که اثرگذاری وی در تولید و گسترش علم و هنر و فناوری و فرهنگ سازی و مدیریت کشور محسوس باشد و هوش، خلاقیت، کارآفرینی و نبوغ فکری وی در راستای تولید و گسترش دانش و نوآوری موجب سرعت بخشیدن به رشد و توسعه علمی و اعتلای جامعه انسانی کشور گردد. با سرلوحه قرار دادن تعریف کلی فوق از نخبگان می توان نخبه سیاسی را چنین تعریف کرد: "نخبه سیاسی" به شخصی اطلاق می شود که پدیده های سیاسی را در دو سطح داخلی و بین المللی بررسی کند و با نگاه آینده نگرانه، حوادث سیاسی را پیش بینی و در بالاترین سطح مورد نظر، راهکاری جهت مدیریت هوشمندانه وقایع به منظور ارتقای زندگی بشری ارائه دهد. تعریف نخبگان (خواص) از منظر رهبری تجربه تاریخی معاصر نشان می دهد که نخبه گان سیاسی کشور، همواره در یک مسیر حرکت نکرده اند، بلکه همیشه در نوسان بوده اند؛ به طوری که بنا به فرمایشات مقام معظم رهبری، بعضی از نخبگان با "زاویه گرفتن از نظام" همواره در طول زمان، این رفتار را بروز داده اند. این نخبگان در کلام رهبری، بعضی وقت ها تعبیر به "خواص" نیز می شود. ایشان خواص را کسانی می دانند که "نسبت به قضایا از فهم برخوردار هستند." ایشان می فرمایند: "خواص چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصی هستند؟ جواب، منفی است. زیرا در بین خواص، کنار افراد با سواد، آدم های بی سواد هم هستند. گاهی کسی بی سواد است؛ اما جزو خواص است. یعنی می فهمد چه کار می کند. از روی تصمیم گیری و تشخیص عمل می کند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی پوشیده است. به هر حال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است."

ایشان ضمن تقسیم افراد جامعه به دو قسمت عوام و خواص، خواص را افراد آگاه به مباحث روز می دانند که در امور تصمیم گیری بیشترین نقش را ایفاء می نمایند. "در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم می شوند: یک قسم کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم گیری کار می کنند. راهی را می شناسند و در آن راه - که به خوب و بدش کار نداریم - گام برمی دارند. یک قسم اینها نیستند که اسم شان را خواص می گذاریم. قسم دیگر، کسانی هستند که نمی خواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمی خواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل پردازند

و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع شوند. به چگونگی جو نگاه می کنند و دنبال آن جو به حرکت در می آیند. اسم این قسم از مردم را عوام می گذاریم. پس، جامعه را می شود به خواص و عوام تقسیم کرد. "بنابراین از منظر رهبری خواص کسانی هستند که به مباحث روز آگاهی دارند و قضایا را به خوبی درک می کنند، اگرچه شاید فرد خاص و باسوادی نباشد، ولی چون رفتار اجتماعی را درک می کند، می توان او را خواص نامید؛ هرچند که و اگر کسی باسواد باشد ولی درک درستی از زمانه خود نداشته باشد، این عوام است. ایشان جهت تبیین این مسئله، مثالی را می زند: «در دوران پیش از پیروزی انقلاب، بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهرهای همجوار، چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آنها راننده بود، یکی شغل آزاد داشت و بالاخره، اهل فرهنگ و معرفت، به معنای خاص کلمه نبودند. به حسب ظاهر، به آنها عامی اطلاق می شد. با این حال جزو خواص بودند. آنها مرتب برای دیدن ما به ایرانشهر می آمدند و از قضایای مذاکرات خود با روحانی شهرشان می گفتند. روحانی شهرشان هم آدم خوبی بود؛ منتها جزو عوام بود. ملاحظه می کنید! راننده کمپرسی جزو خواص، ولی روحانی و پیش نماز محترم جزو عوام! مثلاً آن روحانی می گفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می آید یک صلوات می فرستید، ولی اسم "آقا" که می آید، سه صلوات می فرستید؟!» نمی فهمید. راننده به او جواب می داد: روزی که دیگر مبارزه ای نداشته باشیم؛ اسلام بر همه جا فائق شود؛ انقلاب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صلوات، که یک صلوات هم نمی فرستیم! امروز این سه صلوات، مبارزه است! راننده می فهمید، روحانی نمی فهمید!»

بنابراین مراد رهبری از خواص به معنی صاحب لباس و یا دارای جنسیت خاص نیست، بلکه خواص به کسانی گفته می شود که قضایا را می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند؛ "این را مثال زدم تا بدانید خواص که می گوئیم، معنایش صاحب لباس خاصی نیست. ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد. ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد. ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد. ممکن است انسانی باشد که در دستگاه های دولتی خدمت می کند، ممکن است جزو مخالفین دستگاه های دولتی طاغوت باشد. خواص که می گوئیم - از خوب و بدش - (خواص را هم باز تقسیم خواهیم کرد) یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می دهند، موضع گیری ای می کنند و راهی انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل است. می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند. اینها خواصند. نقطه مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جو به سمتی می رود، آنها هم دنبالش می روند و تحلیلی ندارند. یک وقت مردم می گویند "زنده باد!" این

هم نگاه می‌کند، می‌گوید "زنده باد!" یک وقت مردم می‌گویند "مرده باد!" نگاه می‌کند، می‌گوید "مرده باد!" یک وقت جوّ این طور است؛ این جا می‌آید. یک وقت جوّ آن طور است؛ آن جا می‌رود!"

#### ۴. حق تعیین سرنوشت از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

##### ۴-۱. اصل ششم

در بند ششم اصل سوم قانون اساسی محور هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی و در بند هفتم این اصل تامین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و اهتمام دولت در به کار بردن همه امکانات جهت مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خویش به عنوان تکالیف مهم دولت و حکومت، از جمله مواردی است که قانونگذار، بنیادهای حقوق سیاسی و اجتماعی مردم را ترسیم کرده است. عدم سلب آزادی‌های مشروع حتی با نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور با استفاده از ابزار قانون و وضع قوانین، از جمله راهبردهای مورد تاکید قانونگذار در اصل نهم قانون اساسی است. ممنوع کردن تفتیش عقاید و پرهیز از تعرض و مواخذه به دلیل عقیده، آزادبودن نشریات و مطبوعات در بیان مطالب، ممنوعیت بازرسی نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخبرات تلگرافی و تلکس، سانسور و استراق سمع و پرهیز از هرگونه تجسس، آزادی احزاب و جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی، آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها از جمله اصول تصریح شده اجتماعی و سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی است.

در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، به تصریح اصل ششم قانون اساسی، امور کشور باید از طریق مراجعه به آرای عمومی اداره شود و این اراده از راه انتخابات ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر آنها از راه همه‌پرسی اعمال می‌شود. به این ترتیب، همه امور کشور چه از طریق رای مستقیم و چه از راه غیرمستقیم، به اراده ملت بستگی دارد و حق وی در این مورد استثنایذیر نیست؛ پس نمی‌توان به هیچ روشی این حق مردم را محدود کرد و محدودیت آن، با مبانی حکومت اسلامی مندرج در بند ۶ اصل دوم و اصل پنجاه و ششم قانون اساسی در تعارض است. به این لحاظ است که در اصل پنجاه و ششم آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان، از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس، نمی‌تواند این حق الهی را از

انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد...». در حقوق اساسی از این قاعده به حق حاکمیت ملت تعبیر می‌شود.

## ۲-۴. اصل پنجاه و ششم

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

این اصل در مجلس خبرگان طی جلسات متعدد پس از یک سلسله بحث‌های نسبتاً طولانی سرانجام در جلسه بیست و یکم مورخ بیست و هشتم شهریور ماه ۱۳۵۸ با حضور شصت و شش نفر از نمایندگان با پنجاه و یک رای موافق و شش رای مخالف و نه رای ممتنع به تصویب رسید. دقت در متن اصل نشان می‌دهد که عمدتاً سعی بر آن بوده که با توجه به اصل حاکمیت خدا که پایه عقیدتی نظام جمهوری اسلامی و عنصر ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی است، و اصل ولایت فقیه که پنجمین اصل قانون اساسی است برای «حاکمیت ملی» مفهومی معقول و اسلامی ارائه شود و جایگاه آن در میان آن دو اصل ایدئولوژیکی مشخص گردد. وقتی مذاکرات مجلس خبرگان را بررسی می‌نمائیم در تفسیر حق حاکمیت ملت و جایگاه آن در میان دو اصل اجتناب ناپذیر مذکور نظریات متفاوتی را مشاهده می‌کنیم. برخی حق ملت را بصورت نسبی و محدود، تنها در مواردی از قبیل حق امر به معروف و نهی از منکر و حق همه‌پرسی و حق دفاع عمومی قابل قبول می‌دانند و مفهوم این نظر این است که حق تعیین شرائط و صلاحیت قوه قضائیه و قوه مجریه و نظائر آن از قلمرو حاکمیت ملت خارج است (شمرح مذاکرات مجلس خبرگان، ۱۳۵۸).

بعضی مفهوم حاکمیت ملی را چیزی جز مفهوم اصل ششم قانون اساسی که امور کشور را متکی به آراء عمومی می‌کند نمی‌دانند و در نتیجه آنچه که حق ملت است گزینش خواهد بود بدانگونه که شرع، دین خداست ولی انسان حق انتخاب دارد. بنابر این منافات ندارد که حق حاکمیت و حق قانونگذاری و حق اجرا طبق برهان از آن خدا باشد و طبق جعل حق تعالی تعیین شده باشد. اما این ملت است که بر می‌گزیند و انتخاب می‌کند. پس حق حاکمیت ملی برای عموم مردم خواهد بود (مذاکرات مجلس خبرگان، جلسه ۲۰، ص ۴۶۰). و گاه حاکمیت ملی به مفهومی در طول حاکمیت خدا و ولایت فقیه تفسیر می‌شود. بدین ترتیب که هر گاه فقیه بخواهد اعمال ولایت کند طبیعی است که هرگز بطور مستقیم و شخصا به

این کار مبادرت نخواهد ورزید، بلکه آن ولایتی را که دارد از طریق مردم و بوسیله آحاد ملت اعمال خواهد کرد و بدین وسیله حاکمیت ملی تأیید خواهد شد. تردیدی نیست که با چنین تفسیرهایی حق حاکمیت ملی بعنوان یک اصل مستقل و جداگانه مفهوم خود را از دست می‌دهد.

گفته می‌شود که حق حاکمیت به معنی مشارکت مردم در سرنوشت خود و به معنی مجرای اعمال ولایت فقیه بودن چیزی است که در طی اصلهای سوم (بند هشتم) و پنجم و ششم و هشتم قانون اساسی آمده است و نیازی به ذکر آن بصورت یک اصل جداگانه نیست. ولی با دید تحلیلی دیگر اگر ما آزادی و اختیار انسان را با ایمان به نبوت و امامت و ولایت و در دایره تقید به احکام کلی اسلام مورد بررسی قرار دهیم، حق انتخاب نسبت به مصادیق و منطقه‌های آزاد و مباح شرع معنی معقول و شرعی پیدا می‌کند و از این راه حق حاکمیت برای ملت ثابت می‌گردد. البته در این میان برخی هم حق حاکمیت ملی را در رابطه با نفی سلطه خارجی و متلازم با استقلال گرفته‌اند، به این معنی که هیچ فرد و دولتی نمی‌تواند بجای ملت تصمیم بگیرد و هر ملتی در رابطه با ملل دیگر حق دارد سرنوشت خویش را خود تعیین کند چه از طریق قوای خاص و یا با گزینش نظام الهی و ولایت فقیه و یا طریق دیگر، اما آمریکایی و انگلیسی و روسی هرگز حق آن را ندارد که بجای ملت و برای او تعیین تکلیف و سرنوشت نمایند. در هر صورت براساس نظریات بنیانگذار انقلاب اسلامی، مقام معظم رهبری و قانون اساسی، حق حاکمیت ملی به معنای همان تعیین سرنوشت عمومی است که خدا براساس اختیار فطری انسان برای رفاه همگان به او داده است. این حق مانع از انحصار طلبی در گرفتن حق و انحصار طلبی در پیاده کردن حق است بلکه به این معنی است که حق شناخت قانون خدا و شناخت قانون شناس برای همگان یکسان و ثابت است. این مردم هستند که قانون شناس (فقیه و رهبر) را می‌شناسند و انتخاب می‌کنند و می‌پذیرند. حاکمیت ملت در حقیقت به مفهوم این است که کشور را چگونه بسازیم و بدست مردم چگونه به آن شکل بدهیم و در سازماندهی و اداره کشور به دست مردم چه سان بدان جامه عمل بپوشانیم.

## ۵- نخبه گرایی در جمهوری اسلامی ایران

### ۵-۱. طبقه بندی نخبگان

#### ۵-۱-۱. نخبگان در نقش احزاب

روبرت میخلز در کتاب احزاب سیاسی، حاکمیت یک اقلیت را در قالب قانون آهنین الیگارشویی توضیح می‌دهد که بر اساس آن پیدایش سازمان در احزاب تا دولت، همواره

موجب گسترش سلطه یک اقلیت می‌گردد. در حقیقت توده‌ها نیازمند رهبرانند و این مسئولیت سنگینی بر دوش آنان خواهد گذاشت. از نظری، مردم همیشه از این که امور خود را به یک قهرمان بسپارند بر خود می‌بالند؛ زیرا توده‌ها همیشه در مقابل اشخاص مشهور تسلیم می‌شوند (عجم اوغلو، ۱۳۹۰)

پیشینه مفهوم دموکراسی به یونان قدیم می‌رسد و امروزه این مفهوم با فرا رفتن از شیوه حکومت به یک سبک زندگی تبدیل شده است، (گانینگ، ۱۳۹۳) سبکی که با نقش مردم در انتخاب کارگزاران و نظارت بر آنان و الزام به پاسخگویی انتخاب شونده‌گان با برگزاری انتخابات رقابتی، فعالیت نهادهای سیاسی و احزاب، دستگاه قضایی مستقل و رسانه‌ها تعریف می‌شود. اگر چه این معنای جدید به مبارزات انقلابی جامعه غربی در اواخر سده هجدهم باز می‌گردد؛ اما در تبیین دموکراسی معناهای متعددی نیز وجود دارد. از جمله ایدئولوژی لیبرالیسم به مفهوم آزادی شهروندان تحت لوای حکومت قانون که اساس دموکراسی است و عناصری از تفکیک قوا، جامعه مدنی و نظارت مردم، اولویت آزادی فردی بر عدالت اجتماعی، تمایز حوزه‌های عمومی و خصوصی، تساهل به عقاید دیگران، حق مالکیت خصوصی و مقاومت در مقابل قدرت به رغم این مطلقه جزو اصول آن به شمار می‌رود، معانی، در قرن بیستم یکی از مهم‌ترین برداشت‌های رایج در مفهوم دموکراسی مبتنی بر شیوه و روال کار حکومت است که با انتخاب رهبران و نخبگان سیاسی به وسیله مردم از طریق انتخابات آزاد رقابتی صورت می‌گیرد. این نگاه که با نظریه پردازان ژوزف شومپتر متولد شد با فراتر رفتن از تئوری کلاسیک دموکراسی که مبتنی بر اراده مردم و نفع عامه بود، تحولی بزرگ در مفهوم دموکراسی ایجاد کرد. از این رو دموکراسی از دو بعد رقابت و مشارکت برخوردار می‌شود و انتخابات علنی، آزاد و منصفانه، اعمال قدرت و تصمیم‌گیری موثر رهبران سیاسی منتخب و ثبات و استحکام نظام سیاسی جزو ویژگی‌های یک نظام دموکراتیک قرار می‌گیرد (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۳)

به همین سبب تداوم سیستم نمایندگی و ایجاد حکومت قانون یکی از شاخص‌های دائمی دولت‌های دموکراتی است (Anderson: 2013:100). به طور کل بر اساس اصل ۲۶ قانون اساسی، فعالیت احزاب علی‌الاصول آزاد است و مشروط به کسب پروانه یا مجوز از وزارت کشور نشده است. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان در مورد احزاب نشان می‌دهد که منظور از احزاب و گروه‌ها در این اصل، مطابق احزاب و گروه‌ها، صرفنظر از اسلامی یا غیراسلامی

است و فعالیت آنها نیز مشروط به کسب مجوز از وزارت ارشاد نشده است و مخبر کمیسیون خبرگان به هنگام طرح این اصل و دفاع از آن در جلسه ۲۶ مجلس خبرگان اظهار می‌دارد، درباره احزاب به طور مطلق ذکر کرده‌ایم و گفته‌ایم شامل حزب کمونیست هم می‌شود. با این که کشور ما یک کشور اسلامی است. فعالیت حزبی مانند حزب کمونیست هم آزاد است (مجله ایران فردا، ش ۴۳، خرداد ۱۳۷۷) در خصوص حوزه فعالیت آزادی احزاب و فعالیت آن ملاحظه روند تصویب آن به خصوص از حیث مذاکرات نمایندگان مجلس حائز اهمیت است. یکی از موارد مهم این قانون ماده ۶ است که مقرر می‌دارد: «فعالیت گروه‌ها آزاد است مشروط به اینکه مرتکب تخلفات مندرج به بندهای ماده ۱۶ این قانون نگردند» در خصوص این ماده مسئله این است که آیا مغایر با ماده ۸ نمی‌باشد که به وزارت کشور اختیار ثبت و صدور پروانه داده است. با توجه به اصل ۲۶ قانون اساسی، کارشناسان از سه دیدگاه به موضوع می‌نگرند، صاحبان یک دیدگاه اساساً صدور پروانه را برای فعالیت احزاب الزامی نمی‌دانند و صاحبان دو دیدگاه دیگر بر الزامی بودن آن تاکید می‌ورزند. هر سه به قانون استناد می‌کنند. دیدگاه نخستین ضمن توجه به اصل ۲۶ قانون اساسی، ماده ۶ قانون احزاب را هم مستند قرار می‌دهد و اعلام می‌کند بر پایه آن مراجعه برای درخواست اخذ پروانه امری اختیاری است، نه اجباری. آنها یادآور می‌شوند قانون احزاب که یک قانون عادی است نمی‌تواند حوزه آزادی‌های مشروع مندرج در قانون اساسی را محدود کند. متناسب با این دیدگاه حوزه فعالیت کمیسیون ماده ۱۰ در حوزه نظارتی محدود می‌شود به اعلام مراتب تخلف حزب به دادگاه صالح و کمیسیون خود راساً حق توقیف فعالیت حزب را ندارد. دیدگاه دیگر که بر الزامی بودن صدور پروانه اصرار دارد، به ماده ۱۰ قانون احزاب استناد می‌کند. اما یک دیدگاه سوم نیز اخیراً خود را تبیین کرده است که معتقد است تامین فعالیت احزاب بی قید و شرط آزاد است. صاحبان این دیدگاه یا گسترش بحث پیرامون اصل ۲۶ قانون اساسی مصرانه معتقدند فعالیت احزاب حتی احزاب غیردینی آزاد است. در اینجاست که کلماتی مانند مبانی و موازین اسلام و مانند آن که اصل ۲۶ به آن توجه می‌دهد معنا پیدا می‌کند. چون در مورد این الفاظ و کلمات تعریف واحدی در قوانین عادی وجود ندارد (افتخاری، ۱۳۷۸: ۴). در شرایط موجود و با وجود خلا تعاریف واحد از موازین اسلامی و مانند آن در قوانین عادی، طبیعی است دیدگاه دوم که بی چون و چرا بر محدودیت استوار شده است و از خلا تعریف شده سواستفاده می‌کند. فضای سیاسی کشور را در انحصار و

اختیار خود می‌گیرد. یعنی کمیسیون موضوع ماده ۱۰ احزاب به لحاظ آنکه ترکیبی است از عناصر وابسته به حکومت، گرایش خود را برای عدم تکوین احزاب و حذف احزاب و تشکل‌های سیاسی مستقل، عملی می‌کند و همه گرایش‌های دیگر اعم از دینی و غیردینی را از حیطه فعالیت سیاسی حزب خارج می‌سازد. وجود احزاب اندام وار، امکان انعکاس منافع و نظر گاهای متفاوت را در دنیای سیاست ممکن می‌کند و چون احزاب زبان سیاست و سازوکارهای ایجاد تعادل بین منافع گوناگون و بازی منصفانه نیروهای متفاوت را بهتر می‌داند. در صورت حاکمیت حزبی، قراردادهای اجتماعی و میثاق‌های قانونی در هم شکسته نمی‌شوند و قدرت بدون ایجاد تنش و ریزش نیروهای انسانی و کاهش انگیزه‌ها در بین گروه‌های مختلف جابجا می‌شود. هر چند نخبگان حزبی، از منافع و علائق گروه‌های خاص اجتماعی حمایت می‌کنند ولی اغلب در منازعات قدرت از شعار اصلی عدالت استفاده می‌کنند. این شعار اصلی امکان توجه به منافع عمومی طرح و میثاق‌های اجتماعی و قانونی را که مبنای سنجش عدالت قرار می‌گیرد، فراهم می‌کند و بین منافع جزئی و منافع عمومی طرح، پیوند می‌زند. بنابراین ایجاد احزاب برای تامین حداقل ثبات اجتماعی و سیاسی امری ضروری است.

## ۲-۱-۵. نخبگان در نقش مطبوعات

یکی از ویژگی‌های خاص انسان، توانایی و مهارت او در برقراری ارتباط با دیگران، به عالی‌ترین و پیچیده‌ترین وجه است. استعداد بسیار تکامل یافته انسان در برقراری ارتباطات نمادی، اکتساب فرهنگ را آسان، و انتقال فرهنگ را از نسلی به نسل دیگر ممکن می‌کند. از نظر جامعه‌شناسان چنانچه انسان استعداد و مهارت وسیع فراگیری زبان و برقراری ارتباط با دیگران را نداشت، نمی‌توانست به حیات خود ادامه بدهد. ارتباط نمادی آدمیان به سه شیوه اساسی صورت می‌گیرد. شیوه نخست، زبان گفتاری است که عبارت از الگوهای صوتی و معانی پیوسته به آن است.

زبان گفتاری آموزش و ارتباطات را آسان می‌کند. دومین شیوه ارتباط، زبان نوشتاری است که عبارت از ثبت تصاویری از گفتار است. زبان نوشتاری آموزش و حفظ میراث فرهنگی را تسهیل می‌کند. سومین روش، زبان جسمانی است که از ادبیات عامیانه گرفته شده است و معنای برقراری ارتباط، با حرکات دست و صورت و به طور کلی با ایما و اشاره است.



بی تردید زبان در قلب وهسته اصلی کلیه وجوه ارتباطات رسانه‌ها برای برقراری بشری قرار دارد. ارتباط با مخاطبان ناچار از به کارگیری آن هستند. آنها برای ایفای وظیفه خود از قالب‌های زبانی متفاوت بهره می‌جویند تا نافذ، موثر، گویا، هنرمندانه و گاه مصلحت‌اندیشانه سخن بگویند. این قالب‌های متنوع زبانی، کارکردهای مختلفی را نیز به همراه دارند و هدف‌های گوناگونی را پوشش می‌دهند. به همین دلیل شناخت اهداف پنهان در پشت پیام‌های مطبوعات (و به طور کلی رسانه‌ها) و آثار و نتایج اجتماعی پیام‌ها و مطالب آنها تنها از طریق بررسی ساختار ظاهری و مفاهیم آشکار زبان رسانه‌ها امکان پذیر نیست. درک و دریافت مخاطب از مفاهیم پنهان و تلویحی پیام رسانه‌ای به عوامل مختلفی از قبیل پیش‌انگاره‌ها، فرهنگ، اطلاعات، نشانه‌های زبانی، شرایط سیاسی-اجتماعی، محیط ارتباطی، خواست‌ها، نگرش‌ها و... نیز بستگی دارد که در نتیجه معنا و تاثیر پیام را نزد مخاطبان، متفاوت جلوه‌گر می‌زبانی که در رسانه مورد استفاده قرار می‌گیرد مستقیم یا غیر مستقیم به عنوان الگو در میان مخاطبان رایج می‌شود.

رواج فوری و گسترده واژگان و حتی لحن‌های به کار رفته در برنامه‌های رادیو و تلویزیون در میان مردم نشانه روشن این الگوسازی است. این واقعیت در میان سایر رسانه‌ها نیز صادق است، حتی از یک جهت مطبوعات در این زمینه موثرترند و آن جنبه ثبت و ماندگاری آنهاست. حفظ و تقویت همبستگی ملی از طریق ترویج زبان رسمی و مشترک، یکی یک عامل از کارکردهای رسانه‌هاست. از نظر مک‌براید عمده که در هر سیاست ارتباطی موفق وجود دارد، انتخاب زبان‌هایی است که به کار می‌رود. از آنجا که زبان، ناقل اصلی فرهنگ است، هر چیزی که منجر به برتری یک زبان بر زبان دیگر می‌شود - خواه ارادی یا غیر ارادی - مسائلی جدی ایجاد می‌کند، زیرا قدرت نخبگان مسلط را تقویت مک‌براید، می‌کند و اقلیت‌ها را محدود می‌سازد. (مک‌براید، چ: ۲) نخبگان رسانه‌ای، با توسعه صنعت ارتباطات جمعی شکل می‌گیرد. نخبگان رسانهای در اثر عواملی همچون دسترسی به جمعیت‌های بزرگ نفوذ زیادی در عرصه جامعه و سیاست دارند. مطبوعات نماینده حوزه عمومی هستند.

نقش نخبگان رسانه‌ای ایران در مقایسه با کشورهای توسعه یافته کمتر است. طی دهه اخیر در حوزه مطبوعات، نخبگان رسانه‌ای رشد و گسترش چشم‌گیری داشته‌اند و از نفوذ و اثرگذاری بالایی برخوردار شده‌اند.

### ۳-۱-۵. نخبگان در نقش روشنفکران

توسعه یک کشور به میزان ترویج علم و فرهنگ و بکارگیری آن در جامعه بستگی دارد در حقیقت حضور نخبگان علمی در جامعه به منظور کارشناسی امور و تولید اندیشه‌ها راهگشا است.

یکی از اسناد تهیه شده در رابطه با مسئله نخبگان سند فرا بخشی "تمهید شرایط حفظ و استفاده بهینه از نخبگان" است که پیش نویس آن توسط موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی (۱۳۸۳) تهیه شده است در این سند نخبه فردی است: که با اتکا به استعدادها و خلاقیت‌ها و یادگیری شخصی به مرتبه بالایی از دانش، هنر، تخصص، پدید آورندگی، نوآوری و کار آفرینی دست می‌یابد و قادر است در تغییر و توسعه جامعه ایرانی نقش موثر ایفا کند در این سند طیف‌هایی از جامعه ایرانی هستند که کانون تجمع نخبگان بوده و احتمال حضور نخبگان در این طیف‌ها بیشتر است، مانند استادان دانشگاه، پژوهشگران، مدیران بخشهای مختلف خدماتی، صنعتی و تولیدی، اعضای انجمن‌های علمی و فرهنگستان‌ها، صنعت‌گران و کار آفرینان، پزشکان، هنرمندان، نویسندگان، دانش‌آموزان و دانشجویان دارای استعداد درخشان.

این سند هفت برنامه را به شرح زیر ارائه می‌دهد:

- ۱- توسعه خدمات علمی و سامانه آماری نخبگان کشور
- ۲- گردش نخبگان و کاهش شکاف بین‌المللی در قلمرو پژوهش و آموزش
- ۳- اصلاح و بهبود وضعیت شغلی و اقتصادی نخبگان و کار آفرینان
- ۴- پرورش استعدادهای درخشان
- ۵- بهبود رابطه دولت و نخبگان و توسعه مشارکت آنان
- ۶- توسعه همکاری‌های بین‌المللی و زمینه‌سازی برای تبدیل شدن پدیده مهاجرت نخبگان به روند سازنده گردش نخبگان
- ۷- ارتقای سرمایه اجتماعی و نظام انگیزشی نخبگان.

هرچند در کشورمان شرایط فرهنگی و محیطی برای شکوفایی نخبگان مناسب نیست و گاه ارزش لازم را برای نخبگان علمی قائل نمی‌شوند. همچنین تشکیل گروه نخبه و رفتارها و کردار آنها بیشتر تحت تاثیر سنت‌های فرهنگی خاص حاکم بر جامعه ایران است و تاثیر گذاریشان بر تحولات سیاسی و اجتماعی بر گرفته از هوش، دانش و تجربه آنها نیست.

## ۶- موانع موجود در اثرگذاری نخبگان بر مشارکت سیاسی در ج.ا.ایران

### ۶-۱. عوامل سیاسی

ساختار حکومت در مشارکت یا عدم مشارکت نخبگان نقش بسزایی ایفا می‌کند. بی‌اعتمادی نخبگان به تأثیر فعالیت‌های سیاسی، از جمله دلایل عدم مشارکت نخبگان است تا هنگامی که بی‌اعتمادی به تأثیر فعالیت‌های سیاسی، وجود داشته باشد، نخبگان بصورت نیرویی حاشیه‌ای در می‌آیند و به تدریج از مدار فعالیت‌ها دور خواهند شد. اگر تمهیدی برای آن اندیشیده نشود، انرژی کنترل نشده، نخبه در شکل مشارکت اعتراضی، رفتارهای انزواگرایانه سیاسی و یا رفتارهای نوآورانه سیاسی بروز خواهد کرد (فیض‌الهی، ۱۳۸۰: ۴۵).

ساختار سیاسی ایران همواره نهادهای مدنی را دور زده و تضعیف می‌کند تا بتواند بدون واسطه با توده مردم مرتبط باشد، در چنین وضعیتی نخبگان جامعه چندان امکاناتی برای ارتباط با مردم ندارند. اما به نظر می‌رسد گفتمان انقلاب اسلامی با ارج بخشیدن به جایگاه مردم در عرصه تعیین مناصب حکومتی، جایگاه خاصی به این مسئله بخشیده است و بحش مهمی از مشکلات سیاسی با رجوع به قانون اساسی و اصول مربوط به جایگاه مردم در تعیین مناصب حکومت قابل توجه است. در این زمینه نیز، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن کرامت و ارزش انسانی، اصول و جنبه‌های متعدد مشارکت را نیز بیان کرده است. به عنوان مثال در ماده ششم از اصل دوم قانون اساسی چنین بیان شده است: «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسوولیت او در برابر خدا که از راه‌های زیر حاصل می‌شود: الف: اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین. ب. استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها. ج. نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند».

### ۶-۲. عوامل ساختاری

در جمهوری اسلامی ایران، تلاش برای تکوین نظام‌های انتزاعی سیاسی با تخریب اعتمادهای ریشه دار قبلی همراه بوده است. هر جا یک نظام اجتماعی پیشین وجود داشت، به نفع ایجاد نظم انتزاعی نوین در هم شکسته و مقولات اجتماعی پیشین نیز به عنوان نظم‌های کهنه و مانع توسعه و پیشرفت تلقی می‌شوند و دیگر اینکه بین نخبگان علمی و نخبگان سیاسی، در ایران تعارض وجود دارد و این دو دسته از نخبگان برای کسب حداکثر نفوذ در

حوزه‌های مختلف اجتماعی با همدیگر در رقابت و مبارزه هستند که می‌توان آن را شکاف بین نخبگان علمی و نخبگان سیاسی نام برد. از این جهت نیز نیازمند بهره‌گیری از رویکرد مقام معظم رهبری هستیم که همواره «بصیرت» را به عنوان چراغ راه و نقشه راهنمای نخبگان سیاسی مطرح کرده است. در این صورت می‌توانیم موانع ساختاری برای نقش آفرینی نخبگان و هدایت توده‌ها توسط آنان را به درستی به پیش برد. همچنان که می‌فرمایند: «اگر من بخواهم یک توصیه به شما بکنم، آن توصیه این خواهد بود که بصیرت خودتان را زیاد کنید؛ بصیرت. بلاهائی که بر ملتها وارد میشود، در بسیاری از موارد بر اثر بی‌بصیرتی است. خطاهائی که بعضی از افراد میکنند - می‌بینید در جامعه خودمان هم گاهی بعضی از عامه مردم و بیشتر از نخبگان، خطاهائی میکنند. نخبگان که حالا انتظار هست که کمتر خطا کنند، گاهی خطاهایشان اگر کم‌تر هم بیشتر نباشد، کیفاً بیشتر از خطاهای عامه مردم است - بر اثر بی‌بصیرتی است» (بیانات رهبری در دیدار با اعضای دفتر رهبری و سپاه ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۵).

### ۳-۶. اجماع نخبگان سیاسی و فکری

یکی دیگر از دلایلی که نخبگان (به معنای عام آن) نمی‌توانند توده‌های مردم را با خود به عرصه‌های مشارکت سیاسی و حق تعیین سرنوشت سوق دهند، فاصله میان نخبگان سیاسی و فکری در جامعه ایرانی و همچنین دوری گزینی نخبگان از طبقه حاکمه است. چنانچه در دوره بعد از انقلاب اسلامی بسیاری از روشنفکران، دیواری بلند میان خود و گفتمان حاکم بر جامعه (سیاسی) می‌بینند. همراهی با نخبگان قدرت در تبیین زیر ساخت‌های توسعه فرهنگی، در جمع روشنفکری یک ارزش تلقی نمی‌شود و در متفکران موافق با گفتمان حاکم نیز قرائت‌های روشنفکران جایگاهی ندارد. به همین دلیل فقدان انسجام یکی دیگر از دلایلی است که گفتمان نخبگان را از گفتمان توده‌های مردم جدا ساخته است.

از این جهت، با توجه به احساس جدایی از گفتمان حاکم، روشنفکران در مورد توسعه عمدتاً به نقادی می‌پردازند. موانع توسعه در آثار روشنفکران، بیشتر از عوامل و راهکارهای آن مورد توجه قرار می‌گیرد. علاوه بر این، یکی از ضعف‌های روشنفکران بی‌توجهی به مشکلات سیاست و حکومت در عمل است. روشنفکران و صاحب‌نظران توسعه ایرانی، این موانع را برای توسعه مطرح کرده‌اند: «عدم صراحت و گویایی اهداف توسعه، عدم پیش‌بینی دقیق عوامل توسعه، تنوع عناصر ساختی جامعه، عدم ایجاد تعادل میان نیروهای درگیر در طرح توسعه از قبیل بخش خصوصی، مردم و نیروهای خارجی، عدم تناسب طرح با

موقعیت‌های جاری جامعه، عدم پیش‌بینی مشکلات ممکن در روند توسعه، بوروکراسی عریض و طویل و...» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۱۴۳). از جمله دلایلی است که میان نخبگان و مردم نیز فاصله انداخته است و پیشقراول بودن نخبگان را از آنان سلب نموده است. بسیاری از انتقادات روشنفکری، در عمل قابل اعمال نیست. برای انتقاد سازنده باید از عرش به متن جامعه آمد و ضمن انتقاد، به طراحی روش جایگزین پرداخت. بنابراین راه اساسی برای پیوند ایجاد کردن میان مردم و نخبگان، آن دیدگاهی است که توسط امام خمینی (ره) بیان شده است. به عقیده ایشان: «حکیم و سیاستمدار باید هم خود را و علم خود را در مسیر طلب حق و جست و جوی مطلق صرف کند» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷: ۸). بنابراین وظیفه نخبگان و خواص، امری مهم تر از مشارکت دادن مردم در عرصه سیاسی است و از این جهت، نخبگان می‌توانند مملکت را به خیر و صلاح رهنمون سازند. بنابراین نقش آنان متفاوت از نقشی است که در آراء نخبه‌گرایان غربی مشاهده شد و تنها وجه سیاسی جایگاه نخبگان را مدنظر قرار می‌دهند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای تحقق مشارکت همگانی، عرصه‌هایی در نظر گرفته است. این عرصه‌ها با توجه به جامعیت انسان و نیازهای گوناگون او تعیین گشته است. یکی از این عرصه‌ها در زمینه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی است. از آنجا که مسائل اجتماعی و سیاسی به طور مستقیم با زندگی مردم مرتبط است و محور توسعه نیز انسان و هدف آن رشد انسان است، بنابراین ضرورت می‌یابد که مردم حاکم بر سرنوشت خویش، تعیین‌کننده اهداف توسعه و مجری اصلی آن باشند. بر این اساس، مهم‌ترین رکن توسعه مردم هستند (جهانیان، ۴۳، ۱۳۷۶)؛ زیرا مشارکت مردم در امور صرفاً یک مسئله سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه مشارکت آنان در امور به یک ضرورت تام اقتصادی نیز بدل شده است که می‌تواند زیرساخت‌های توسعه را نیز به نفع مردم دگرگون سازد.

### نتیجه‌گیری

موتور محرکه توسعه یافتگی در هر کشوری نتیجه عمل و فکر نخبگان است. به عبارت دیگر توسعه یافتگی در کشور ارتباط مستقیمی با نخبگان دارد و معاشرت منطقی و سامان یافته میان نخبگان فکری و نخبگان ابزاری می‌تواند سرنوشت یک جامعه را تعیین کند. از آنجا که جامعه ما جامعه‌ای در حال گذار است و بسیاری از موضوعات با مسائل سیاسی آمیخته شده، لذا ساختن آینده، به یک شجاعت و بلوغ سیاسی در درون شاکله نخبگان

سیاسی که متعاقباً بتواند کل جامعه را در برگیرد، نیاز دارد. نخبگان سیاسی به دو شیوه عمده می‌توانند در کنشهای تاریخی و اجتماعی جامعه خود مؤثر باشند؛ تصمیم‌گیری و الگوسازی. تصمیم‌گیری؛ به کنش سیاسی-اجتماعی نخبگان سیاسی مربوط است که به سبب قدرت و تأثیری که دارند، می‌توانند عوامل پیشرفت سیاسی جامعه را با عملکرد خود سرعت ببخشند و یا برعکس مانع از شکل‌گیری این عوامل شوند. الگوسازی از طریق ایجاد ارزش‌ها یا عمق بخشیدن به آنها نیز مربوط به رفتار سیاسی-اجتماعی نخبگان سیاسی است و آنها می‌توانند از طریق نهادینه کردن مؤلفه‌ها و عوامل پیشرفت سیاسی در رفتار خود به عنوان الگوهای مناسب در جهت نهادینه شدن این عوامل در میان مردم جامعه، تأثیرگذار باشند.

بر مبنای مباحث و موضوعاتی که در این مقاله در باب اهمیت و ضرورت سپردن مدیریت امور جامعه و سیاست به «نخبگان» و انسان‌های برگزیده و شایسته، مطرح شد بیان داشتیم که به هر میزان «نخبگان» و «شایستگان» بر مسند امور حاکم شوند، حکومت و حکومت‌داری به مراتب بالایی از کارآمدی و «کارآیی» دست مییابد و جنبه‌هایی چون «مشروعیت»، «مقبولیت» و «عدالت‌ورزی» حکومت تقویت میشوند. همچنین با حاکمیت نخبگان، سایر مفاهیم حوزه سیاست اعم از «مشارکت رقابت»، «گردش نخبگان» و... در وضعیت بهینه‌ای قرار می‌گیرند و به اصلاح «توسعه سیاسی و اجتماعی» در مسیری رو به رشد قرار خواهد گرفت فرض اینکه حاکمیت نخبگان به «نخبه‌گزینی» و «نخبه‌پروری» می‌انجامد.

با عنایت به اینکه در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی الگوی تعریف شده و روشمندی برای شناسایی و پرورش نخبگان و کارگزاران سیاسی و اجرایی وجود نداشته تا بتوانند زمینه‌های مشارکت سیاسی را فراهم آورند، می‌توان پیشنهادات زیر را مورد توجه قرار داد:

۱. ارتقای سطح عقلانیت نخبگان سیاسی، جناح‌ها و گروه‌های سیاسی در باب اتخاذ رویکردی دوراندیشانه و موسع نسبت به پرورش نخبگان سیاسی و اجماع نظر در قبال اهمیت راهبردی این مسئله در بقا و تداوم نظام سیاسی؛

۲. توانمندسازی نخبگان سیاسی، احزاب و تشکلهای سیاسی برای افزایش زمینه‌های همدلی، تفاهم و تعامل مؤثر با یکدیگر در قبال منافع کلان و بلندمدت نظام و انقلاب

که بی تردید مقدمه بنیادینی برای نخبه پروری و شایسته سالاری در کشور است و به عملی شدن الگوی ارائه شده در این رساله کمک خواهد کرد؛

۳. تقویت نظام حزبی در کشور با حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی از احزاب سیاسی موجود و رفع ایرادات و کاستیهای حقوقی و قانونی در باب آزادی و توسعه احزاب و تشکل‌های سیاسی در چارچوب قانون اساسی و اقتضانات سیاسی و بومی نظام جمهوری اسلامی؛

۴. اصلاح و روزآمد سازی نظام انتخاباتی و قانون برگزاری انتخابات در کشور به عنوان یک اقدام حقوقی و قانونی مؤثر در نهادینه شدن فرایند گردش نخبگان و اعمال دقیق تر الگوی پرورش و به کارگیری نخبگان و شایستگان در مسئولیت‌ها و مناصب سیاسی و مدیریتی؛

۵. به حداقل رساندن زمینه‌ها و بسترهای بروز منازعه سیاسی و شکاف بین نخبگان و گروه‌های سیاسی که به دور شدن آنها از یکدیگر و کم رنگ شدن زمینه‌های همگرایی و تعامل میانجامد و قطعا بحث پرورش و گزینش هدفمند نخبگان سیاسی که موضوعی ملی و فرا جناحی است، تحت الشعاع همین اختلافات و تعارضات قرار می‌گیرد.

۶. اتخاذ رویکرد ملی، فرا جناحی و حاکمیتی نسبت به مقوله راهبردی و کلیدی پرورش و گزینش نخبگان سیاسی که بایستی این فرایند از جمیع جهات در تراز اندیشه و گفت‌وگو نظام جمهوری اسلامی، که یک نظام سیاسی دینی و مردمی است، دنبال شود. چنین رویکردی، باعث عبور از تنگ نظریها و انحصارطلبی نخبگانی خواهد شد و به حاکمیت شایستگی و تخصص یاری می‌رساند.

۷. کیفی سازی توسعه و گسترش فعالیت نهادهای غیردولتی (NGO) و سیاستگذاری در قبال مدیریت چنین نهادهایی تا زمینه‌های مشارکت و توسعه سیاسی از طریق افکار عمومی و از متن جامعه تقویت شود. بدیهی است در چنین بستری می‌توان انتظار کارآمدی هرچه بیشتر فعالیت‌های حزبی و سیاسی و تحریک اجتماعی خودجوش را داشت. «نخبه پروری نهادینه شده» نیز در چنین بستری مؤثرتر و پربازده‌تر خواهد بود.

۸. بوروکراتیزه شدن ساختارهای اداری به معنای گزینش و ارتقای افراد و مدیران براساس شایستگی و صلاحیت و ایجاد نظام اداری مبتنی بر «شایسته سالاری» تا افراد و کارمندان شایسته، توانمند و مستعد زمینه رشد در پلکان ترقی را داشته باشند. در چنین

نظامی، توانایی و توانمندی به علاوه شایستگی‌های ذاتی، اکتسابی و معنوی، تقویت می‌شود و فرد مستعد و شایسته در مدت زمان مشخص از کارمندی به سطوح بالایی مدیریتی در حوزه فعالیت تخصصی خود می‌رسد. سیستم توانامحور و شایسته محور، توانایی و شایستگی را جذب می‌کند.

۹. دقت و نظارت مؤثر در واگذاری مسئولیت‌های اجرایی و سیاسی به نخبگان از حیث داشتن «اهلیت» به معنای شایستگی‌های مدیریتی در کنار تقوا و تعهد دینی و اخلاقی) و برخورد قاطع و بدون مماشات در برکناری و طرد افراد فاقد اهلیت از گردونه مناصب سیاسی و اجرایی.

۱۰. سند چشم انداز ۱۴۰۴ که توسعه همه جانبه جمهوری اسلامی را دنبال می‌کند و از سال ۱۳۸۴ آغاز شده، افق روشن و امیدآفرینی در قالب «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» پیش روی ما قرار داده اما باید دانست به تعبیر عالمان علم مدیریت، «سیاست‌گذاری خوب» و روشن، مستلزم «اجرای خوب استراتژی‌ها» و برنامه هاست و اجرای خوب، نیازمند مجریان توانمند، نخبه و شایسته است. نخبه پروری سیاسی باید با لحاظ چنین چشم اندازی از جایگاه ویژه‌ای در نظام سیاسی - مدیریتی کشور برخوردار باشد و پایدارسازی فرایند پرورش نخبگان به عنوان یک امر راهبردی دنبال شود.



- Anderson, Jorgen Jul& Aslaksen, Silje (2013), "Oil and Political Survival", Journal of Development, Vol, 100
- Eva Patricia Rakel( 2012), The Iranian Political elite, State and Society Relations ,and Foreign Relations Since the Islamic revolution, University of Amsterdam for Degree of Doctor, Page of 33
- Hurst Hannum, The right to autonomy: Chimera or Solution? , in Kumra Rupsinghe andValery A.Tishkov, ed., Ethnicity and Power in the Contemporary World, New York, The UN University press, 1996, pp. 294 - 295.
- Keller, Suzanne. (1963), Beyond the Ruling Class. Strategic Elites in Modern
- N. Renee Michel Merrite-Twaddle(1995). Information Processing Difference In Elite, p 3
- Abbaszadeh Meshkini, M. "political elite needs in Iran", keyhan newspaper: 10.
- Ajam Oglu, D. The economic roots of dictatorship and democracy". Translation of kheykhahan, Tehran, Desert publication: (1390).
- Ansari, M. "political Elitism", publication of justice. (1386): 712.
- Azgandi, A. "political Elitism", Tehran, (1386):21
- Bottomore, T. "Critics of society". Translated by Mohammad javai kalam. Tehran, safir publication. (1369): 2-4.
- Eftekhary, A. "Variable Face of National security, journal of Leadership Studies. (1378): 4.
- Iman Khomeini, Sahifa Noor. Volume 18: 16.
- James Patrick, g. "Democracy, An Introduction to public choice". Translation by Hussein Rabii, Tehran. The world of economics. (1393).
- Johnson, L. "critics of culture". Zia's translation, Tehran, new design. (1378).
- Qane Rod, M. "Elite political and social participation, Tehran, RahDan, (1389): 246.
- Rahimy, M. "Tran's Constitution and the principles of Democracy, Tehran, Ibn sina. (1347): 20.
- Samuel, H. "The third wave of democracy at the end of the 20th centuty". Translated by Ahmad shahsa, Tehran: Rozaneh publication. 1381: Third edition.

## منابع و مآخذ:

- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶)، **نخبه پروری سیاسی**، تهران، ص ۲۱
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، **ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، تهران: نشر قومس.
- افتخاری، اصغر (۱۳۷۸)، **چهره متغیر امنیت ملی**، فصلنامه مطالعات راهبری. شماره ۴.
- امام خمینی، **صحیفه نور**، ج ۱۸، ص ۱۶
- انصاری، محمد مهدی (۱۳۸۶)، **نخبه پروری سیاسی**، نشر دادگستر، ص ۱۱۲
- پاتا مور، تام. ۱۳۶۹ **منتقدان جامعه**، ترجمه محمد جواهری کلام، تهران: نشر سفیر، صص ۲-۴
- عباس زاده مشکینی - محمود **بایسته های نخبه پروری سیاسی در ایران** - روزنامه کیهان، **ص ۱۰**
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۲) **توسعه و نابرابری**، تهران: انتشارات مازیار، ص ۱۲۵
- عظیمی دولت آبادی، امیر (۱۳۸۷)، **منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ج ۱، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- روشه، گگی (۱۳۷۸)، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه: منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
- سریر القلم، محمود (۱۳۸۴)، **عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران**، تهران: مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ص ۶۱
- جانسون، لری. ۱۳۷۸ **منتقدان فرهنگ**، ترجمه ضیا موجد، تهران : طرح نو،
- عجم اوغلو، دارون؛ رایبسون، جیمز (1390) **ریشه های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی**، ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعی، تهران : نشر کویر
- قانعی راد، محمد امین. ۱۳۸۹ **مشارکت سیاسی و اجتماعی نخبگان**، راه دان، ص ۲۴۶
- گانینگ، جیمز پاتریک (۱۳۹۳)، **دموکراسی : مقدمه ای بر انتخاب عموم**، ترجمه حسین ربیعی، تهران : دنیای اقتصاد .
- مذاکرات مجلس خبرگان، جلسه ۲۰، ص ۴۶۰
- مصطفی رحیمی 1347، **قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی**، تهران، ابن سینا، ص ۲۰.
- مک براید، شن **یک جهان و چندین صدا**، ترجمه ایرج پاد، انتشارت سروش، چاپ دوم،
- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۷)، شرح حدیث جنود و عقل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- هانتینگتون، ساموئل 1381، **موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم**، ترجمه احمد شهسا، تهران: نشر روزنه، چاپ سوم
- **منابع لاتین**

-Sarey ghalam, M. "Rationality and the Future of Iranian Development". Middle East Center for scienti-fic Research and strategic studies, Tehran. (1384): 61.

-Shen, M. "A world and several voices". Translated by Iraj pad, soroush publication. Second edition.

-Zahedi, M. "Development and Inequality". Tehran, Maziar publishing. (1382): 125